

استنباط از سکوت معصوم، گونه‌ها و مؤلفه‌ها^۱

محمد فائزی^۲، رضا پورصدقی^۳

چکیده

استنباط حکم از سکوت معصوم یکی از روش‌های متداول در اجتهاد فقهی است. این روش دارای ملاکات مختلفی است و کمتر مورد ارزیابی تفصیلی واقع شده است. نوشته حاضر به روش تحلیلی انتقادی از منابع فقهی و اصولی و حدیثی با استناد به روایات و سیره‌های عقلانی در صدد بررسی موضوع است. سکوت معصوم از سه جهت قابل بررسی است. جهت اول معصوم به عنوان فردی از افراد جامعه عقلا و به عنوان یک متکلم عرفی لحاظ می‌شود و شکی نیست که سکوت متکلم عرفی در مقابل سخن یا رفتار خاصی، منشأ ظهور حال است و از آنجا که ظهور حال افراد، با شرایط خاصی حجت است می‌تواند منشأ استنباط حکم شرعی باشد. در جهت دوم معصوم به عنوان یک مکلف در نظر

۱. تاریخ دریافت: ۹۸/۱/۱۸

تاریخ تأیید: ۹۸/۷/۱۱

۲. استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم و دانش‌آموخته مدرسه فقهی ائمه اطهار (ع). (نویسنده مسئول)

m.faezi@chmail.ir

۳. عضو گروه میز پژوهشی علم اصول مرکز فقهی ائمه اطهار (ع). rezapoorsedghi@gmail.com

گرفته می‌شود و سکوت معصوم از این باب، مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. در این صورت در مواردی که ملازمه میان سکوت و حکم شرعی ثابت شود مانند موارد وجوب امر به معروف و نهی از منکر یا وجوب ارشاد جاهل، استنباط حکم شرعی ممکن خواهد بود و در جهت سوم معصوم به عنوان مبلّغ و معلّم لحاظ می‌شود که می‌تواند بیش از پیش راه را برای استنباط از سکوت باز کند. در نوشته حاضر با توجه به روایات موجود و همچنین تحلیل سیره عقلا، امکان برداشت از سکوت معصوم در جهات سه‌گانه مورد ارزیابی قرار گرفته و برآیند آن، تأیید فی‌الجمله حجیت چنین برداشتی در جهات مذکور است.

واژگان کلیدی: استنباط، تقریر، سکوت، روش‌شناسی، حجیت.

مقدمه

استنباط از منابع، از مسائل فنی و پیچیده‌ای است که علاوه بر حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌های جهان اسلام، در سایر بلاد نیز روش‌ها و نظامات آن مورد بررسی آکادمیک است. در این میان استنباط رأی و نظر شارع مقدس در زمان و شرایط فعلی، دارای پیچیدگی و محدودیت‌های بیشتری است. گسترش مسائل و پیچیده‌تر شدن آنها، تغییر ارتکازات، محدودیت منابع و همچنین نبود بسیاری از قرائن و شواهد روایی و تعارضات موجود، مشکل را بیشتر نیز می‌کند. بنابر این یافتن روش‌هایی که دارای اعتبار عقلانی بوده و همچنین دارای قابلیت احتجاج باشد که بتوان توسط آن به نظر و دیدگاه شارع مقدس رسید از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است. یکی از طرق، استفاده و برداشت از سکوت معصوم است که توسط فقها از دیرباز برای استنباط به کار گرفته می‌شود. طبق اعتقادات امامیه، معصوم خالی از هر گونه اشتباه و خطاست و همانطور که گفتار او صادق و برای همگان حجیت است رفتار او نیز برای دیگران الگو محسوب شده و حجیت است؛ بنابر این می‌توان با استناد به این نکته از سکوت معصوم نیز حتی المقدور بهره برد. موارد سکوت، روش برداشت، حد و حدود این برداشت و شرایط حجیت آن نیازمند کنکاش علمی است. پرسش اساسی بحث در این است که در چه مواردی و با چه ملاکی می‌توان از سکوت معصوم به استنباط احکام شرعی پرداخت؟

استنباط حکم شرعی از سکوت معصوم نیازمند اثبات دو مقدمه صغروی و کبروی است؛ مقدمه صغروی احراز سکوت شارع و مقدمه کبروی وجود ملازمه میان سکوت شارع با وجود

حکم است. در این مقاله صحت و سقم مقدمه دوم و حجیت احکام بدست آمده از سکوت معصوم مورد بررسی قرار می‌گیرد. در این راستا، باید دید آیا ملازمه عرفی میان سکوت معصوم و حکم شرعی وجود دارد یا خیر؟ و نیز آیا می‌توان از ادله موجود شرعی، ملازمه میان سکوت معصوم و حکم شرعی بدست آورد؟ در صورت اثبات ملازمه، مشکل استنباط حل نمی‌شود؛ چرا که چالش‌ها و موانع احتمالی برای استنباط از سکوت معصوم وجود دارد که باید مورد ارزیابی قرار گیرد. بنابر این برای استنباط از سکوت از معصوم سه مقدمه نیازمند بررسی است تا کبرای حجیت حکم شرعی مستنبط از سکوت معصوم محقق گردد.

پیشینه

این مسأله اگرچه در علم اصول مورد توجه بوده و نسبت به آن بحث‌هایی شده است، ولی زوایای بحث به صورت مفصل مورد پرسش و بحث قرار نگرفته است و بنا بر اهمیت موضوع لازم است به صورت مستقل و مفصل‌تر مورد ارزیابی قرار گیرد تا محدوده و حجیت آن روشن‌تر و دقیق‌تر تبیین گردد.

مفهوم شناسی

مقصود از «معصوم» در این مقاله مطلق کسانی است که مطابق باور امامیه از خطا و اشتباه و گناه پاک و مبرا هستند و می‌توان از سکوت آنان حکم شرعی الهی را برداشت نمود. از این رو گاه واژگان معصوم و شارع به جای یکدیگر به کار برده می‌شود که دلیل آن منشأیت سکوت معصوم در کشف حکم شرعی است. در این مقاله به جای تعبیر به «تقریر» از تعبیر «سکوت» به معنای مطلق ترک فعل در مقابل فعل غیر استفاده می‌شود؛ زیرا آنچه معمولاً در کتب اصولی در مقام تعریف تقریر بیان شده است یک نوع سکوت خاص است که با وجود حکم ملازمه دارد؛ یعنی جهات دخیل در کشف حکم در آن سکوت بیان شده است و واضح است آنچه ما در این نوشته در پی آن هستیم بررسی ملازمه میان سکوت و حکم شرعی است. بنابر این جهات دخیل در کشف حکم نباید در موضوع اخذ شود تا دچار

پیشینه
مفهوم شناسی

استنباط از سکوت معصوم
گزینه‌ها و مؤلف‌ها

ضرورت به شرط محمول نباشد.^۱ بلکه در کلمات برخی، تقریر به معنای امضای حکمی است که سکوت کاشف از امضای آن است.^۲

بررسی وجود ملازمه میان سکوت معصوم با وجود حکم

پرسش اساسی آن است که آیا از منظر عرف، سکوت مولا یا رئیس نسبت به عبد و مسئول دلالت بر حکمی دارد؟ به بیان دیگر، سکوت در مواقع خاص از جانب مولا که دارای ظهور حال است آیا حجت عقلانی برای استنباط برای عبد محسوب می‌گردد یا خیر؟ البته برای بدست آوردن سیره عقلانی و برداشت عرفی چه بسا بتوان از میان روایات و استنادات ائمه اطهار علیهم‌السلام نیز کمک گرفت؛ بنابر این در این قسمت علاوه بر ارزیابی عرف، روایاتی که می‌تواند دلالت بر ارتکازات عقلانی داشته باشد مورد توجه قرار خواهد گرفت و طبیعتاً این روایات با روایاتی که می‌تواند دال بر تعبد شرعی در مسأله باشد که در قسمت بعد مورد بررسی قرار می‌گیرد متفاوت است.

برای اثبات وجود ملازمه میان سکوت معصوم و حکم شرعی، کلام یا سکوت معصوم از چهار جهت می‌تواند مورد ملاحظه قرار گیرد:

- ۱) معصوم به عنوان متکلم عرفی؛
 - ۲) معصوم به عنوان یک مکلف؛
 - ۳) معصوم به عنوان مأمور ابلاغ شریعت؛
 - ۴) معصوم به عنوان شخصی عاقل (بلکه دارای کمال عقل).
- باید دید در کدام یک از این چهار جهت می‌توان ملازمه را به اثبات رساند.

صورت اول: معصوم به عنوان متکلم عرفی

از آنجا که شارع مقدس برای القای شریعت به مردم طرق ویژه‌ای غیر از آنچه در میان مردم برای تفهیم و تفهم وجود دارد برگزیده و از روش‌های متعارف عرفی برای بیان شریعت

۱. مراجعه شود به: موسوی، الحاشیه علی قوانین الأصول، ج ۲، ص ۶۳، مظفر، أصول الفقه، ج ۲، ص ۶۶؛ حسینی، معجم المصطلحات الأصولية، ص ۵۵، هیشم، معجم مصطلح الأصول، ص ۹۸.
۲. مراجعه شود به: آشتیانی، بحر الفوائد فی شرح الفرائد، ج ۲، ص ۳۶۶.

بهره برده است؛ بنابراین این می‌تواند او را به عنوان یک متکلم عرفی لحاظ کرد و اگر طبق این لحاظ رفتار او از نظر عرف دارای پیام و نکته‌ای است قابل احتجاج و ارائه است.

بسیاری از اوقات سکوت شخص نسبت به امری موجب استظهار عرفی از حال او نسبت به آن واقعه می‌شود؛ مثلاً اگر جلوی شخصی غذای او را بخورند و او در حالی که مانعی از بیان نداشته باشد سکوت اختیار کند گفته می‌شود: وی نسبت به تصرف در مالش راضی است.

البته ظهور حال هر شخصی برگرفته از احوال خود اوست، بنابراین این باید احوال هر شخص جداگانه لحاظ گردد؛ برای مثال شاید ظهور حالی که از سکوت مولا و غنی کشف می‌شود با ظهور حالی که از سکوت عبد و فقیر کشف می‌شود، متفاوت باشد.

این نکته ناگفته پیداست که بسیاری از اوقات، حال شارع در سکوت و غیر سکوت ظهور در امر خاصی است و تمام بحث در وجود ملازمه این ظهور با حکم شرعی است. اگر ظهور حال موجب قطع یا اطمینان شود بحثی در حجیت آن نیست؛ ولی اگر موجب قطع نشود باید حجیت این ظهور ثابت شود.

در مورد حجیت ظهور حال اینگونه گفته می‌شود که اصل اولی، عدم حجیت ظن است؛ مگر آنکه حجیت آن ثابت شود. آنچه در اصول حجیتش ثابت شده است ظهور کلام و اموری است که موجب ظهور کلام می‌شود. مثلاً ظهور حال هر شخصی این است که در گفتار خود جدی است بنابراین این کلامی که از او صادر می‌شود حمل بر جدی بودن وی شده و علیه او مورد احتجاج قرار می‌گیرد. حجیت این ظهور را می‌توان با ادله حجیت ظهور کلام ثابت کرد.

نسبت به حجیت ظهور حال باید گفت: در بعضی از موارد و ابواب خاص فقهی با دلیل خاص حجیت آن ثابت شده است؛ برای مثال در بحث نکاح گفته شده: کشف سکوت باکره از رضایت او نسبت به تزویج حجت است؛^۱ اما نسبت حجیت ظهور حال به نحو مطلق (نه خصوص یک باب) گرچه از ناحیه برخی از بزرگان مناقشه شده است و محقق خوئی فرموده‌اند دلیلی بر حجیت ظهور در غیر باب الفاظ وجود ندارد؛^۲ ولی به نظر می‌رسد در موارد متعدد، سیره عقلائی بر کشف مرادات از ناحیه ظهور احوال متکلم وجود دارد و لا اقل در

پرسش
اصول فقهی

استنباط از سکوت مصوم گزیدهها و مؤلفها

۱. محقق حلی، المختصر النافع، ج ۱، ص ۱۷۳؛ علامه حلی، قواعد الأحكام، ج ۳، ص ۱۴.

۲. خوئی، موسوعة الإمام الخوئی، ج ۸، ص ۲۳۰.

میان موالی عرفی، سیره بر حجیت ظهور حال می‌باشد و اگر مانعی از حجیت چنین سیره‌هایی وجود نداشته باشد ظهور حال در کشف مرادات مورد پذیرش خواهد بود. برای وجود سیره در بحث موالی عرفی می‌توان چنین مثالی مطرح کرد که اگر شخصی که قبلاً با صاحبخانه دشمنی داشته است وارد خانه او شود و بر سفره او بنشیند و غذا بخورد در حالی که صاحبخانه شخصاً شاهد همه این وقایع بوده و اعتراضی نکرده است بعداً نمی‌تواند کارگران یا نگهبانان منزل خود را مؤاخذه کند که چرا مانع غذا خوردن دشمن نشده‌اند.

در مقام بیان ضابطه برای تمییز ظهورات حجیت از غیر حجیت شاید بتوان گفت ظهوراتی که اختیاری هستند و تعمداً از شخص صادر می‌شوند (صدور به این معنا که تحت اختیار شخص است و او می‌تواند آن را تغییر دهد ولو اینکه این ظهور ناشی از عدم حرکت و بیان باشد) حجیت له یا علیه او به حساب می‌آیند. مثلاً در مثال سابق چون شخص عالمانه و عامدانه اظهار مخالفت نکرده است ظهور سکوت او در رضایت حجیت است.

بلکه از برخی روایات نیز می‌توان وجود چنین ارتکازی در میان عقلا را کشف کرد که در این قسمت به بررسی آنها می‌پردازیم.

روایت اول: روایت معاویة بن وهب از امام صادق علیه السلام که درباره عبد مکاتب است که با او شرط شده بوده که ازدواج نکند، ولی این عبد که خود صاحب کنیزی بوده است کنیز را آزاد می‌کند و با او ازدواج می‌کند. حضرت ابتدا حکم به بطلان ازدواج او می‌کنند، ولی به ایشان گفته می‌شود که مولای عبد، علم به ازدواج داشته است و چیزی نگفته است؛ بعد از این امام می‌فرمایند: اگر در هنگامی که علم داشته است ساکت بوده پس رضایت به ازدواج داشته است؛ سپس به امام گفته می‌شود: زمانی که عبد مکاتب آزاد می‌شود آیا باید ازدواج خود را تجدید کند یا اینکه ازدواج اولش کافی (و صحیح) است؟ حضرت می‌فرمایند ازدواج اول او کفایت می‌کند.^۱

طبق روایت سکوت مولا از عمل عبد، دال بر رضایت وی به شمار رفته و وجود چنین ارتکازی در میان مردم از تأکید سائل بر علم مولا، روشن می‌گردد که با تأیید حضرت روبروست.

روایت دوم: روایت دوم نیز از معاویة بن وهب است که می‌گوید شخصی نزد امام

پیشینه
پیشینه
پیشینه

سال دوم شماره ۲، سال ۱۳۹۸

۱. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۴۷۹.

صادق عليه السلام آمد و گفت من عبد اشخاصی بودم و در این حال با زنی که آزاد بود بدون اجازه صاحبان خود ازدواج کردم سپس صاحبان من مرا آزاد کردند، آیا باید نکاح خود را تجدید کنم؟ حضرت فرمودند آیا در زمانی که ازدواج کردی در حالی که مملوک بودی ایشان خبر داشتند؟ مرد پاسخ داد: بلی و چیزی نگفتند و بر من ایراد نگرفتند؛ پس امام فرمود: سکوت ایشان در حالی که علم داشتند اقرار به حساب می‌آید، بر نکاح اولت ثابت باش.^۱

تصریح امام در این روایت بر این مطلب که سکوت در فرض علم، اقرار محسوب می‌گردد در واقع حاکی از اقرار عرفی است، نه شرعی؛ در واقع حضرت مخاطب را متنبه به وجود چنین ارتكازی می‌کنند و این احتمال وجود ندارد که منظور حضرت اقرار شرعی است؛ بنابر این ظهور روایت در وجود ارتكاز عقلانی در این باب است و احتمال وجود تعبد خاص در آن وجود ندارد.

صورت دوم: معصوم به عنوان یک مکلف

از آنجا که معصوم -اعم از پیامبر و امام- بنده‌ای از بندگان خدا بوده و به نوبه خود دارای تکلیف بوده و چه بسا در مواردی دارای تکالیف بیشتری نسبت به یک مکلف عادی است، می‌تواند منشأ توجه به این لحاظ باشد و سکوت و کلام او، موضوع برداشت و استنباط قرار گیرد. این استنباط مبنی بر این است که معصوم در انجام وظیفه کوتاهی نمی‌کند، اگر در موردی چیزی واجب است و نیازمند بیان است حتماً آن را بازگو می‌کند، در نتیجه سکوت و عدم بیان وی حاکی از نبود حکم لزومی است.

امر به معروف و نهی از منکر و همچنین ارشاد جاهل از جمله تکالیفی است که معصوم و غیر او را موظف می‌کند تا نسبت به وجود تکالیف الزامی تذکر دهد. بررسی این دو تکلیف در نحوه استنباط از سکوت لازم است.

امر به معروف و نهی از منکر

معصومین عليهم السلام نیز مانند سایر مردم موظف به امر به معروف و نهی از منکر هستند. بنابر این ترک نهی و امر از سوی امام نسبت به عمل خاص در فرض نبود مانع، حاکی از عدم حرمت و

۱. همان، ص ۴۷۸.

و جوب آن است. برای این مطلب می توان به روایت ربعی مثال زد که امام صادق علیه السلام درباره کسی که تمام محصولش را به استثنای مقداری از آن می فروشد فرمود: «اشکال ندارد. در این هنگام یکی از دستداران یا غلامان امام که نزدش نشسته بود، گفت: خود امام نیز محصولش را می فروشد و چند وسق آن را استثنا می کند. امام به وی نگریست و سخنش را انکار نکرد.»^۱ ادعا می شود اگر مولای حضرت دروغ گفته بود ایشان باید او را نهی می کردند. صاحب حاشیه کتاب حلقات در این مقام می نویسد:

معصومین علیهم السلام با قطع نظر از این که حامل اغراض شریعه و اهداف آن هستند شرعاً مکلف به جوب امر به معروف و نهی از منکر و جوب تعلیم جاهل در مواردی که دیگر مکلفین تکلیف دارند می باشند. به این معنا که اگر معصوم موقفی را در مقابل خود خلاف احکام شریعت ببیند بر او واجب است که نهی از منکر کرده یا اینکه تعلیم جاهل کند به این لحاظ که او مکلف است نه به لحاظ اینکه شارع است یا اینکه حامل اغراض شریعت می باشد و با توجه به اینکه معصوم از این جهت که معصیتی انجام نمی دهد و واجبی را ترک نمی کند از دیگر مکلفین ممتاز است برای ما علم به تلازم میان سکوت و عدم تعلیم جاهل یا نهی از منکر معصوم با عدم مخالفت آن موقف با احکام شریعت حاصل می شود.^۲

نکته مهمی که اینجا باید در نظر گرفت این است که لزوم امر به معروف و نهی از منکر منوط به شرایطی است^۳ که باید احراز شود. از جمله آنکه نسبت به احکامی است که فعلی بوده، بر شخص منجز شده اند. لذا اعمالی که از روی جهل به موضوع انجام می شود در مواردی که فحص از موضوع لازم نباشد یا اشتباه در حکم اجتهاداً یا تقلیداً رخ داده است مشمول این ضابطه نیستند. برخی به این نکته به صراحت اشاره کرده اند.^۴

شرط دیگر وجود احتمال تاثیر است؛ بنابر این اگر این ترک واجب یا انجام حرام از سوی کسانی باشد که ولایت ائمه علیهم السلام را قبول ندارند این دلیل جاری نیست؛ بلکه ممکن است گفته شود ایشان به علت عدم قبول ولایت، لزوم امر به معروف و نهی از منکر در مورد

۱. صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۳، صص ۲۱۱-۲۱۲.
۲. صدر، دروس فی علم الأصول؛ الحلقة الثالثة، ص ۳۶۷؛ این مطلب در پاورقی است و از مصنف نیست.
۳. محقق حلی، شرائع الإسلام، ج ۱، ص ۳۱۱.
۴. خویی، منهاج الصالحین، ج ۱، ص ۳۵۱.

فروع دین ندارند، همانطور که کسی قائل به لزوم امر به معروف و نهی از منکر در فروع است نسبت به کفار نیست.

نکته دیگر اینکه اگر ثابت شود که دفع منکر و نهی از آن نسبت به آیندگان نیز واجب است و وجوب امر به معروف و نهی از منکر می‌تواند حجیت سیره‌های مستحدثه را ثابت کند، ولی دلیلی بر وجوب این امر وجود ندارد.

نکته آخر اینکه گرچه وجوب امر به معروف و نهی از منکر شرایطی دارد و تا وجود آن شرایط احراز نشود نمی‌توان از سکوت معصوم نتیجه‌ای گرفت، ولی در بسیاری مواقع می‌توان وجود این شرایط را با اماراتی احراز کرد؛ برای مثال با ظهور حال امام (بر فرض حجیت ظهور حال مکلفین مقابل حضرت) یا شهادت راوی به وجود شرایط یا شهادت او به عدم محذور برای امر به معروف و نهی از منکر.

ارشاد جاهل

مشهور این است که ارشاد جاهل بر همه مکلفین واجب است^۱ و از ضروریات مذهب شمرده می‌شود.^۲ بنابر این با توجه به اینکه ادله وجوب ارشاد جاهل مانند آیه کتمان شامل معصومین علیهم‌السلام نیز می‌شود می‌توان چنین ادعا کرد که معصوم نیز وظیفه خود می‌داند ارشاد جاهل کند و از آنجا که در ائمه معصومین علیهم‌السلام احتمال اشتباه و غفلت وجود ندارد، در صورتی که شخصی در محضر امام از روی جهل، مرتکب فعلی که محتمل الحرمه یا وجوب است شود و ایشان او را ارشاد نکنند این امر دلالت بر عدم حرمت یا عدم وجوب آن فعل دارد.

نقد وجوب ارشاد جاهل در حق ائمه اطهار علیهم‌السلام

مهمترین اشکالی که در اینجا ممکن است صورت بگیرد این است که طبق مفاد برخی از روایات، بر ائمه اطهار علیهم‌السلام لازم نیست جاهلین را ارشاد کنند، در این صورت نمی‌توان به

۱. رجوع شود به ذیل مسأله ۴۸ باب تقلید کتاب عروه: یزدی، العروة الوثقی (المحشی)، ج ۱، ص ۳۹.

۲. آملی، المعالم المأثورة، ج ۱، ص ۲۳۸.

دلیل وجوب ارشاد جاهل برای این مسأله تمسک کرد. این روایات در این قسمت مورد بررسی قرار می‌گیرد.

روایت اول: امام رضا علیه السلام در نقلی صحیح فرمود: بر ائمه واجباتی است که بر شیعیان نشان نیست و بر شیعیان ما واجباتی است که بر ما نیست، خدای عزوجل امر کرده است که از ما پرسش کنند «قَالَ فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»، پس به آنها دستور داده که از اهل ذکر پرسش کنند، ولی بر عهده ما پاسخ واجب نیست اگر خواستیم پاسخ می‌دهیم و اگر خواستیم از پاسخ امساک می‌کنیم.^۱

روایت دوم: راوی از امام رضا علیه السلام می‌پرسد: آیا بر شما لازم است که به ما پاسخ دهید؟ فرمود: نه، این کار به دست ماست اگر خواستیم پاسخ می‌دهیم و اگر خواستیم پاسخ نمی‌دهیم آیا این کلام خدای متعال را نشنیده‌ای که می‌فرماید: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» این عطای ماست پس منت بگذار (به دیگران بده) یا امساک کن بدون اینکه مورد پرسش واقع شوی.^۲

در سند این روایت فقط وثاقت معلی بن محمد ممکن است مورد شبهه باشد که با توجه به اکثر روایات حسین بن محمد از محمد بن معلی بن محمد از باب نقل اجلا، وثاقت وی نیز قابل اثبات است. در نتیجه این روایت معتبر است.

پرسشی که نسبت به معنای روایات عدم وجوب پاسخ بر ائمه علیهم السلام پیش می‌آید این است که آیا معنای این روایات این است که بر ائمه علیهم السلام بیان احکام واجب نیست و ایشان تکلیفی در این زمینه ندارند؟ پاسخ این پرسش و توضیح مطلب در ضمن چهار نکته روشن می‌شود: نکته اول: به نظر می‌رسد با توجه به قرائن لسانی، معنای این روایات این است که بیان احکام ممکن است مواجه با مزاحمت یا موانعی باشد که مردم از آن بی‌خبرند و ایشان نباید متوقع پاسخ شنیدن (بیان حکم واقعی) در همه حالات از ائمه علیهم السلام باشند بلکه این امام است که می‌داند چه موقع حکمی را بیان کند و چه هنگام از بیان حکم خودداری نماید و این نباید مورد اعتراض واقع شود. این روایات به این معنا نیست که ائمه علیهم السلام حتی اگر هیچ مفسده‌ای

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۱۲.

۲. همان، ص ۲۱۱.

موجود نباشد و مصلحت در ارشاد جاهل باشد می‌توانند سکوت اختیار کنند، گرچه استشهد امام به آیه شریفه و به غیر حساب بودن بیان احکام مؤید معنای اخیر است. البته حتی اگر با این روایات، وجوب بیان احکام را لازم ندانیم، ولی کسی مطلوبیت ارشاد جاهل و بیان احکام الهی را در فرضی که عنوان ثانوی و مانعی پیش نیاید نمی‌تواند منکر شود؛ پس قطعاً امام بدون دلیل این گونه مستحبات را ترک نمی‌کند.

نکته دوم: می‌توان ادعا کرد این روایات مربوط به احکامی است که نزد ائمه علیهم‌السلام بوده و توسط قرآن کریم یا ائمه سابق علیهم‌السلام بیان نشده است؛ پس مثلاً اگر کسی مسأله ارث که در قرآن کریم بیان شده است را نداند یا محرمات احرام (محرماتی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بیان نموده است) را نداند، ایشان در صورت عدم وجود مانع باید برای او بیان کنند.

نکته سوم: شاید ادعا شود که تعلیم احکام تدریجی بوده است و اینگونه نبوده که ائمه علیهم‌السلام همه احکام را یک جا بگویند؛ به همین علت می‌بینیم بسیاری از احکام توسط ائمه علیهم‌السلام متأخر بیان شده است. شاهدش آنکه ردع ائمه متأخر علیهم‌السلام از امور است که افقه روات نیز از آن خبر نداشته‌اند و سیره بر خلاف آن بوده است، در حالی که قطعاً ائمه قبلی علیهم‌السلام از آن مطلع بوده‌اند. برای مثال صحیح‌ه جمیل بن دراج که می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم از حکم کسی که زمینی را خریده و ورود و خروج از آن داشته است، ولی هنگامی که پول زمین را پرداخته است به سراغ زمین رفته آن را نگاه کرده است سپس نزد فروشنده رفته و درخواست به هم زدن معامله نموده است ولی فروشنده امتناع کرده، امام فرمودند: اگر به نود و نه قطعه نگاه کرده باشد و یک قطعه را ندیده باشد خیار رؤیت دارد.^۱ توضیح آنکه مرتکز و سیره این است که اگر خریدار مقدار زیادی از زمین را دیده باشد دیگر خیار رؤیت ندارد، ولی طبق این روایت حتی اگر یک درصد از زمین را ندیده باشد باز خیار رؤیت دارد، حال با توجه به اینکه جمیل بن دراج که در رجال کشی، او به عنوان افقه روات گروه دوم اصحاب اجماع عنوان شده است^۲ از این حکم خبر نداشته است می‌توان نتیجه گرفت که به احتمال زیاد ردعی از ائمه متقدم علیهم‌السلام نسبت به این ارتکاز و سیره موجود نبوده است و این گونه نیست که ائمه علیهم‌السلام قبل از پرسش شدن خود را

۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۸، صص ۲۸-۲۹.

۲. کشی، رجال الکشی، ص ۳۷۵.

موظف به بیان همه احکام بدانند.

بیان تدریجیت این است که اگر احکام متعدد و بسیاری وجود داشته باشد که مردم از آنها مطلع نباشند عادتاً امکان ندارد همه آنها را بیان کرد. البته مصالح مختلفی در بیان تدریجی وجود دارد که آشکارترین آنها تسهیل بر مکلفین است.

ولی این اشکال نسبت به مواردی است که احتمال بدهیم مصلحت در بیان تدریجی آن بوده و آن امر از امور مهمه‌ای نیست که مفسده عمده‌ای در تأخیر بیان آن باشد.

نکته چهارم: این تقریب در صورتی نسبت به سیره‌های مستحدث جاری می‌شود که قائل شویم وظیفه ائمه علیهم‌السلام نسبت به آیندگان همانند وظیفه ایشان نسبت به عصر خودشان است. البته اثبات این مطلب که ائمه علیهم‌السلام به این اعتبار که خود از مکلفین محسوب می‌شوند چنین وظیفه‌ای دارند بسیار مشکل است؛ ولی ممکن است ادعا شود ایشان به اعتبار مبلغ شریعت بودن چنین وظیفه‌ای دارند؛ زیرا با توجه به ابدی بودن شریعت قطعاً خدای متعال نسبت به انسان‌های بعد و احکام و مسائل مستحدث بعد نیز اراده هدایت داشته است.

این استدلال نادرست است؛ زیرا نسبت به هر زمانی، حجت مخصوص زمان خود وجود دارد و امام هر زمان نسبت به مسائل مستحدث زمان خود پاسخگوست. بله، در زمان غیبت حجت، دلیل غیبت نبود استقبال از ناحیه خود امت بوده و با عدم استقبال عمومی نسبت به وجود حجت زمان، چه وجهی وجود دارد امام سابق نسبت به این امت هدایتگری را تا حد اعلا انجام دهد. وجود این احتمال نیز، مانع از استدلال به این دلیل برای آیندگان است.

مقایسه نهی از منکر با ارشاد جاهل

رابطه نهی از منکر با ارشاد جاهل، عموم و خصوص من وجه است؛ کسی که جاهل قاصر است و خوب ارشاد دارد، نه نهی از منکر، و کسی که عالمانه و عامدانه کار حرامی می‌کند نهی از منکر نسبت به او واجب است، نه ارشاد جاهل؛ زیرا عالم است، و کسی که جاهل مقصر است و حکم در حق او منجز شده است به خاطر تقصیر، لزوم نهی از منکر دارد و به خاطر جهل، لزوم ارشاد جاهل دارد.

در بسیاری از مواقع نسبت به شخصی که مرتکب عمل حرامی می‌شود به لزوم ارشاد جاهل یا لزوم نهی از منکر علم اجمالی پیدا می‌شود؛ زیرا مشخص نیست آن شخص

عالمانه مرتکب حرام می شود یا جاهلانه، البته اگر احتمال دهیم به علت جهل به موضوع یا غفلت مرتکب این عمل می شود چیزی واجب نیست، مگر اینکه آن فعل از اموری باشد که شارع راضی به تحقق آن در هیچ صورتی نیست مثل قتل مؤمن.

صورت سوم: معصوم به عنوان مبلغ و حافظ شریعت

وجود تکلیف هدایتگری بر پیامبر و امام مقتضی ابلاغ احکام و حفظ شریعت از نابودی است و با عنایت به کوتاهی نکردن آنها در انجام تکالیف، سکوت امام در مواقع مختلف، حاکی از نبود مقتضی و موضوع برای تذکر یا نبود حکم لزومی حرمت و وجوب و یا حاکی از وجود مانعی از تذکر است. در فرضی که نبود مانع احراز شود می توان سکوت امام را دلیل بر نبود تکلیف بر تذکر امام قلمداد کرد، در این صورت نتایج فقهی لازم برداشت می شود.

استنباط چنین مطلبی نیازمند این است که ابتدا وظیفه معصوم در قبال حوادث موجود در جامعه و همچنین رفتار سر زده از مردم مورد بررسی قرار گیرد و از آنجا که عمده وظایف پیامبر و امام ابلاغ شریعت و تعلیم احکام و همچنین حفظ شریعت از نابودی و اضمحلال است این دو عنوان در ادامه مورد بررسی قرار گیرد تا امکان برداشت از سکوت معصوم روشن گردد.

ائمه علیهم السلام - علاوه بر باب ارشاد که بر همگان ارشاد را واجب می کند - از باب ابلاغ و تعلیم احکام شریعت نیز وظیفه سنگینی برگردن دارند و قطعاً در اجرای وظیفه خود لحظه ای کوتاهی نکرده اند؛ بنابر این در مواردی که سکوت نوعی کوتاهی در امر ابلاغ دین به حساب آید می توان ترک بیان و سکوت را کاشف از حکم شرعی دانست.

نیز حفظ شریعت و مذهب مهمترین وظیفه ای است که نه تنها بر عهده پیشوای انسانهاست؛ بلکه مهمترین وظیفه آحاد مردم است؛ بنابر این، این قسم می تواند جزء صورت دوم هم محسوب شود؛ بنابر این امام نیز به عنوان یکی از مکلفین وظیفه حفظ شریعت را بر عهده دارد، ولی طبعاً اقتضای جایگاه زعامت مردم، وظیفه امام را نسبت به مکلفین عادی بیشتر و سنگین تر می کند. همانطور که ائمه علیهم السلام در مقابله با قیاس با تمام قدرت تلاش نموده اند؛ زیرا همانطور که در برخی روایات تذکر داده شده^۱ رواج آن را

۱. برای نمونه: کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۷.

موجب نابودی دین می دانسته اند، در نتیجه هر امری که اثری مشابه قیاس در شریعت داشته باشد و ائمه علیهم السلام با آن اظهار مخالفت نکنند نشان از امضای آن دارد.

در میان مردم مواردی از سیره‌ها وجود دارد که در فهم شریعت و بسط آن، اثری مشابه قیاس و حتی بالاتر از آن دارد، مواردی مانند عمل به خبر واحد، عمل به اطمینان در موضوعات و احکام که نسبت به قیاس می‌تواند اثرگذاری بیشتری داشته باشد و در عین حالی که در میان مردم چنین سیره‌هایی رسوخ کرده نهی و ردعی از شارع مقدس صادر نشده و این نشان از رضایت شارع مقدس به این سیره‌ها در فهم شریعت است. این وجه در سیره‌هایی که به شدت میان مردم رسوخ کرده و ثانیاً دارای اثر عامی هستند کاربرد بیشتری دارد.

ممکن است کسی این بیان را با این اشکال مواجه کند که وجود عمومات شریعت می‌تواند نافی و رادع این سیره‌ها باشد؛ پس نمی‌توان ادعا کرد که این سیره مورد رضایت شارع است، در نتیجه نمی‌توان از آنها استنباط فقهی کرد. به عبارت بهتر نسبت به همه سیره‌هایی که در میان مردم وجود دارد می‌توان یک دلیل عام یا مطلقاً پیدا کرد که به نوعی نشان از عدم رضایت معصوم نسبت به آن سیره قابل استنباط است، در نتیجه هیچ گاه نمی‌توان از سیره‌های موجود استنباط فقهی کرد.

در پاسخ باید گفت: اولاً معلوم نیست در همه سیره‌های موجود چنین دلیلی وجود داشته باشد؛ ثانیاً نکته مهم در نفی سیره عامی که در میان مردم رسوخ کرده، به اصطلاح تناسب رادع و مردوع است^۱ و بدون این تناسب ردع فهمیده نمی‌شود؛ زیرا اگر نفی و ردع، مناسب با میزان رسوخ سیره نباشد کوتاهی در انجام وظیفه به حساب می‌آید و قطعاً کوتاهی از معصوم رخ نمی‌دهد؛ بنابر این با یک دلیل عام یا مطلق و حتی بعضاً با دو یا سه دلیل نمی‌توان ردع و نفی سیره را استنباط کرد.

پیشینه
اصول فقه اسلامی

سال دوم، شماره ۲، سال ۱۳۹۸

صورت چهارم: معصوم به عنوان یک شخص عاقل

چهارمین صورت ملازمه میان سکوت و حکم شرعی به لحاظ برخوردهای عاقلانه معصومین علیهم السلام است. نقض غرض و استناد به روایات دو راهی است که می‌توان در این

۱. صدر، بحوث فی علم الأصول، ج ۴، ص ۴۰۸.

صورت از آنها بهره برد و ذیلاً بررسی می‌شود.

با توجه به اینکه غرض شارع به هدایت مردم و اطاعت اوامر الهی و پرهیز از نواهی خداوند قرار گرفته است سکوت ایشان در مواردی که نظر شارع با عملی که در مقابل ایشان اتفاق می‌افتد موافق نباشد نقض غرض به حساب می‌آید و چون نقض غرض قبیح است پس سکوتشان دلیل بر موافقت است. شهید صدر به صراحت به این موضوع اشاره دارد.^۱

این استدلال دارای اشکالاتی است: اولاً سکوت معصوم از بیان حکم، همه جا نقض غرض نیست؛ مانند رواج سیره یا صدور فعلی بر وجه لزوم، در حالی که در نظر شرع مباح یا مستحب است یا وجود سیره اجتناب از فعلی که از نظر شارع مکروه یا مباح است. می‌توان برای این موارد مصادیقی نیز نام برد؛ مثل سیره بر لزوم تبعیت از اعلم و عدم حجیت قول غیر اعلم یا سیره بر اجتناب از حلق لحمیه؛ ثانیاً از آنجا که نقض غرض از علل وجوب ابلاغ احکام است پس بسیاری از مباحثی که در سابق گذشت؛ مانند بحث از روایاتی که عدم وجوب بیان احکام را بر ائمه علیهم‌السلام ثابت می‌کرد در اینجا نیز وارد می‌شود؛ ثالثاً معلوم نیست که غرض شارع در هر حالی، رسیدن به احکام واقعی باشد؛ بلکه در بسیاری از مواقع، رضایت شارع به اطاعت از احکام ظاهری است. پس معلوم نیست فعلی کردن تکلیف در هر حال مطلوب شارع باشد؛ نتیجه آنکه از سکوت، نمی‌توان عدم حکم واقعی استنباط کرد؛ بله، می‌توان گفت: تکلیفی در ظاهر وجود ندارد و این همان حکم ظاهری مستفاد از اصول عملی است.

یکی از راه‌هایی که ممکن است از آن ملازمه میان سکوت و حکم شرعی به اثبات برسد تبعید شرعی است، به این معنا که شارع مقدس - حتی با فرض عدم ملازمه عقلانی میان آن دو - سکوت را به صورت تبعیدی حاکی از حکم شرعی اعلام کند؛ نتیجه آنکه در صورت وجود چنین دلیلی در ادله شرعی، باید سکوت معصوم به عنوان یک اماره تبعیدی به حساب آورده و طریقی برای اثبات حکم شرعی قلمداد گردد.

برای چنین ادعایی می‌توان به اجماع و روایات استناد نمود. سیّد مجاهد یکی از دلایل

پرسش
افقی

استنباط از سکوت معصوم
گرفته‌ها و مؤلف‌ها

۱. صدر، دروس فی علم الأصول؛ الحلقة الثالثة، ص ۱۳۸.

حجّیت تقریر را اتفاق اصحاب بیان نموده است.^۱ لکن این اجماع علاوه بر منقول بودن، به علت مدرکی بودن نیز حجت نمی‌باشد. لذا تنها دلیل روایات است. از برخی روایات می‌توان چنین برداشت کرد که تقریر به عنوان یک دلیل در میان ائمه اطهار علیهم‌السلام تلقی می‌شده است.

امام صادق علیه‌السلام فرمودند: قبر زن را با پارچه می‌پوشانند و قبر مرد را نمی‌پوشانند و همانا بر قبر سعد بن معاذ پارچه‌ای انداخته شد و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با آن مخالفت نکردند.^۲ این روایت از نظر سندی ضعیف است چرا که تمام روایت حدیث به غیر از ابن عقده مجهول‌اند. از امام صادق علیه‌السلام پرسش شد، مردی برای درمان، خود را داغ می‌کند چه بسا بمیرد و چه بسا بهتر شود، فرمودند: در عهد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یکی از اصحابش را داغ کردند و آن حضرت بالای سرش بود.^۳ این روایت اگر چه از نظر دلالتی مناسب است، ولی هیچ کدام از روایت این روایت توثیق نشده‌اند و روایت ضعیف است.

از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است هنگامی که فرزند ولید بن مغیره از دنیا رفت ام سلمه به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفت: آل مغیره اقامه نوحه کرده‌اند آیا نزد آنها بروم؟ پس پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اذن دادند.... ام سلمه نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ندبه کرد و شعری خواند و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بر او عیب نگرفتند و چیزی فرمودند.^۴ علامه مجلسی ذیل این روایت می‌فرماید: اگر نوحه حرام بود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم منع می‌نمودند و این بر آن دلالت دارد که تقریر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حجت است.^۵ این روایت از لحاظ سندی معتبر است.

در این روایت، امام باقر علیه‌السلام به تقریر رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم استدلال کرده‌اند؛ چراکه طبق این روایت حضرت فعل ام سلمه را در مقابل حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل کرده و اضافه می‌کنند که ایشان اشکال و ایرادی به ام سلمه نگرفته‌اند. متفاهم عرفی این است که حضرت عدم اشکال و ایراد حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را دلیل بر جواز نوحه دانسته‌اند؛ پس تقریر معصوم حجت است

۱. مجاهد، مفاتیح الأصول، ص ۲۸۷.

۲. طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۱، ص ۴۶۴.

۳. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۵، ص ۲۲۳.

۴. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۱۱۷.

۵. مجلسی، ملاذ الأخیار، ج ۱۰، ص ۳۴۰.

وگرنه استدلال امام تمام نبود.

این استدلال تمام است، ولی با توجه به روایاتی که در بحث ارشاد جاهل گذشت این گونه باید گفت که در بسیاری از اوقات امام به علت وجود مصالحی که خود بهتر می‌داند از بیان یک حکم خودداری می‌کند و احتمال وجود مانع از بیان حکم شرعی کافی است که نتوانیم به تقریر استدلال کنیم. البته گاهی با حساب احتمالات می‌توان به نتیجه رسید، به این نحو که بگوییم طبق حساب احتمالات اینکه بیان یک حکم در تمام ۲۵۰ سال حیات ائمه هدی علیهم‌السلام با وجود مانع مواجه بوده است بعید است؛ بلکه اطمینان به خلاف آن است مگر اینکه مفاد آن حکم بسیار خاص باشد. همین بیان حساب احتمالات نسبت به این احتمال که از ائمه علیهم‌السلام خطابی صادر شده، ولی به ما نرسیده باشد نیز وارد است؛ البته در مواردی که لازمه آن صدور خطابات متعدد باشد.

چالش‌های برداشت از سکوت

در مواردی استنباط از سکوت با مشکلاتی مواجه است، از آن جمله موارد مستحبات و مکروهات است؛ از دیگر نکاتی که به نوعی چالش محسوب می‌شود نبود اطلاق و نیز احتمال تقیه در سکوت است. این چالشها در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱. موارد استحباب و مکروه

در مواردی که احتمال استحباب و کراهت داده می‌شود آیا از سکوت معصوم می‌توان برداشت استحباب یا کراهت کرد؟ این پرسش از اینجا ناشی است که آیا ترک مستحب یا انجام مکروه از معصوم صادر می‌شود یا خیر؟ طبیعتاً در حالت عادی، پاسخ منفی است، ولی با این حال نسبت به ترک مستحب از شخص دیگر یا انجام مکروه از سوی شخص دیگر آیا لزوماً حضرت تذکر داده و مانع آن می‌شود؟

باید گفت امکان ترک مستحب و همچنین ارتکاب مکروه برای معصوم وجود دارد؛ زیرا اگرچه معصوم در شرایط عادی مکروه انجام نداده و مستحب را ترک نمی‌کند، ولی در اثر تراحم با مکروه شدیدتر یا حرام، امکان اتفاق چنین رخدادی وجود دارد و همچنین ممکن است در اثر تراحم مستحبی با مستحب مهم‌تر یا واجب، مستحب را ترک کند. البته ناگفته

پرسش از سکوت معصوم

استنباط از سکوت معصوم گزیدهها و مؤلفها

نماند چنین مکروه و مستحبی در واقع از فعلیت ساقطاند. لذا اگر احراز کنیم که تراحمی رخ نداده، فعل معصوم، کاشف از عدم کراهت و ترک معصوم، کاشف از عدم استحباب آن فعل است. حال اگر بگوییم امر به مستحب و نهی از مکروه مستحب است یا ترک آن مکروه است و یا اینکه ارشاد جاهل به احکام مستحبی، مستحب است، می توان از سکوت معصوم برداشت حکم کرد.

۲. اطلاق نداشتن تقریر معصوم

سکوت دارای اطلاق نیست، بدین معنا که در مواردی که مشکوک است نمی توان به اطلاق سکوت تمسک کرد. سید مجاهد می فرماید:

تقریر مانند فعل، عمومیت ندارد، به خلاف قول که غالباً با اطلاق یا وضع مفید عموم است. در تعمیم حکم تقریری باید به مثل اجماع مرکب که غالباً وجود دارد، تمسک جست.^۱ در حقیقت تقریر و سکوت معصوم، فعلی از افعال او به حساب می آید و از آنجا که وجه فعل در غالب موارد معلوم نیست، نمی توان از آن یک حکم عام برای همه حالات استفاده نمود؛ بلکه نهایتاً رضایت معصوم نسبت به آن فعل در همان حالت قابل استنباط است. چنین بیانی در کلمات برخی از فقها نیز وجود دارد.^۲

۳. وجود احتمال تقیه

آنگاه که کلامی صادر شود و احتمال تقیه در آن داده شود، برای نفی آن به اصل عدم تقیه تمسک می شود. حال پرسشی که مطرح می شود این است که آیا در موارد سکوت آیا اصلی عقلانی برای نفی احتمال تقیه وجود دارد؟ پاسخ آنکه گرچه اصالت عدم تقیه در موارد ظهور حال نیز جاری است، ولی از آنجا که این یک اصل عقلانی است^۳ به نظر می رسد عقلاً اصلی که در موارد ظهور کلام جاری می کنند نسبت به موارد سکوت، اصل قویتری

پرسش
در
حقوق
عقلا

سال دوم، شماره ۲، سال ۱۳۹۸

۱. مجاهد، مفاتیح الاصول، ص ۲۸۸.

۲. موسوی، تعلیقه علی معالم الاصول، ج ۵، ص ۴۶۴.

۳. زنجانی، کتاب نکاح، ج ۴، ص ۱۱۷؛ حلی، أصول الفقه، ج ۶، ص ۲۶۴؛ آشتیانی، بحر الفوائد فی شرح الفرائد، ج ۴، ص ۵۲.

است و اینگونه نیست که این دو اصل در یک وزان باشند؛ لذا در بسیاری از موارد که قرینه‌ای بر تقیه در سکوت وجود دارد نمی‌توان اصل عدم تقیه جاری نمود، هرچه اگر همین احتمال در کلام می‌آمد اصل عدم تقیه جاری بود^۱. لذا در هر مورد جداگانه باید رویه عقلا در اعتنا به احتمال تقیه مورد ارزیابی قرار گیرد و تا زمانی که جریان اصل احراز نشده است نمی‌توان حکم شرعی را کشف نمود.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

برای شناخت روش استنباط از سکوت معصوم، می‌توان رفتار معصوم را از سه جهت در نظر گرفت؛ اول: فردی از عرف، دوم: فردی از مکلفین و سوم: به عنوان مبلّغ و مبین شریعت.

سکوت معصوم به لحاظ اینکه او یکی از افراد جامعه عقلا و متکلم عرفی است می‌تواند منشأ ظهور باشد. در مواردی که ظهور حال در میان عقلا، مورد احتجاج قرار می‌گیرد این ظهور نیز حجت است و می‌تواند ثابت‌کننده حکم شرعی باشد.

رفتار معصوم از این جهت که او خود مکلف به احکام شرعی است می‌تواند منشأ استنباط حکم شرعی از سکوت معصوم گردد؛ چرا که با وجود احکام تکلیفی مانند وجوب امر به معروف و نهی از منکر و وجوب ارشاد جاهل در فرض تمام بودن شرایط، سکوت معصوم حاکی از نبود حکم الزامی حرام یا واجب است.

عملکرد معصوم با این عنوان که او از طرف خدای متعال برای تعلیم مردم و تبلیغ دین الهی فرستاده شده است گاهی می‌تواند منشأ استنباط حکم شرعی شود و آن در مواردی است که سکوت او در فرض وجود حکم شرعی، تهاون و کوتاهی در انجام وظیفه شرعی به حساب آید، در این صورت می‌توان گفت سکوت او نشان‌دهنده عدم وجود حکم شرعی است.

در چندین روایت، ائمه اطهار علیهم‌السلام به سکوت و تقریر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای اثبات حکم شرعی تمسک نموده‌اند که برخی از این روایات به لحاظ سند و دلالت مورد پذیرش است و این روایات دلیل تعبدی بر حجیت سکوت معصوم است.

۱. شاید اشکالی که قمی به استدلال به سیره برای غسل میت هر مسلمانی نموده‌اند از این باب باشد. خوبی، مبانی منهاج الصالحین، ج ۲، ص ۳۴۶.

منابع و مأخذ

* قرآن کریم

۱. آشتیانی، محمدحسن، بحر الفوائد في شرح الفرائد (ط. قديم)، قم: [بی‌نا]، چ ۱، ۱۴۰۳ ق.
۲. آملی، میرزا هاشم، المعالم المأثورة، قم: مؤلف الكتاب، ۱۴۰۶ ق.
۳. بروجری، حسین طباطبائی، منابع فقه شیعه، ترجمه حسینیان و صبوری، تهران: فرهنگ سبز، چ ۱، ۱۴۲۹ ق.
۴. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، قم: مؤسسة آل البيت علیهم‌السلام، چ ۱، ۱۴۰۹ ق.
۵. حسینی، محمد، معجم المصطلحات الأصولية، بیروت: موسسه المعارف للطبوعات، چ ۱، ۱۴۱۵ ق.
۶. حلی، حسین، أصول الفقه، قم: مكتبة الفقه و الاصول المختصة، چ ۱، ۱۴۳۲ ق.
۷. خوئی، ابو القاسم موسوی، صراط النجاة، قم: مكتب نشر المنتخب، ۱۴۱۶ ق.
۸. _____، منهاج الصالحين، قم: نشر مدينة العلم، چ ۲۸، ۱۴۱۰ ق.
۹. زنجانی، موسی شبیری، كتاب نكاح، قم: مؤسسه پژوهشی رای پرداز، چ ۱، ۱۴۱۹ ق.
۱۰. صدر، محمدباقر، بحوث في علم الأصول، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامي بر مذهب اهل بيت علیهم‌السلام، چ ۳، ۱۴۱۷ ق.
۱۱. _____، دروس في علم الأصول - الحلقة الثالثة، قم: طبع مجمع الفكر، چ ۱، ۱۴۲۳ ق.
۱۲. صدوق، محمد بن علی، كتاب من لا يحضره الفقيه، قم: دفتر انتشارات اسلامي، چ ۲، ۱۴۱۳ ق.
۱۳. طباطبائی، مجاهد، محمد بن علی، مفاتيح الأصول، قم: مؤسسة آل البيت علیهم‌السلام، چ ۱، ۱۲۹۶ ق.
۱۴. طوسی، محمد بن حسن، تهذيب الأحكام، تهران: دار الكتب الإسلامية، چ ۴، ۱۴۰۷ ق.
۱۵. علامه حلی، حسن بن یوسف، قواعد الأحكام في معرفة الحلال و الحرام، قم: فتر انتشارات اسلامي، چ ۱، ۱۴۱۳ ق.
۱۶. کلینی، محمد بن یعقوب، الكافي، تهران: دار الكتب الإسلامية، چ ۴، ۱۴۰۷ ق.
۱۷. مجلسی، محمدباقر، ملاذ الأخيار في فهم تهذيب الأخبار، قم: کتابخانه مرعشی، چ ۱، ۱۴۰۶ ق.
۱۸. محقق حلی، جعفر، المختصر النافع في فقه الإمامية، قم: مؤسسة المطبوعات الدينية، ۱۴۱۸ ق.
۱۹. مظفر، محمد رضا، أصول الفقه، قم: اسماعیلیان، چ ۵، ۱۳۷۵ ش.
۲۰. موسوی قزوینی، علی، الحاشية على قوانين الأصول، [بی‌جا]: مطبعة تبریزی، چ ۱، ۱۲۹۹ ق.
۲۱. _____، تعلیقة على معالم الأصول، قم: دفتر انتشارات اسلامي، چ ۱، ۱۴۲۷ ق.
۲۲. هلال، هیثم، معجم مصطلح الأصول، بیروت: دار الجلیل، چ ۱، ۱۴۲۴ ق.

پیشروان
فقه اسلامی

سال دوم، شماره ۲، سال ۱۳۹۸